

انسجام‌گروی تبیینی در توجیه معرفت

در ترازوی نقد

مهدی عبداللهی*

چکیده

با اینکه «مبناگروی» رایج‌ترین نظریه در توجیه معرفت است، انتقادهای ناظر به آن سبب شد معرفت‌شناسان معاصر آن را کنار گذاشته، دیدگاه‌های جدیدی ابداع کردند که مهم‌ترین آنها انسجام‌گروی است. در این میان بیشتر انسجام‌گرایان طرف‌دار «انسجام‌گروی تبیینی» هستند. تبیین، پاسخ به پرسش از علت یک پدیده است. فیلسوفان علم و معرفت‌شناسان هیچ اتفاق نظری در حقیقت تبیین ندارند؛ برخی الگوی قیاسی را مطرح کرده‌اند؛ برخی دیگر تحلیلی معرفتی از آن به دست می‌دهند و برخی ادعای بدهت مفهومی تبیین را پیش کشیده‌اند.

به باور پیروان انسجام‌گروی تبیینی، باور به گزاره p هنگامی موجه است که با مجموعه‌ای از باورهای فرد که نسبت به سایر مجموعه باورهای او بیشترین حد از انسجام تبیینی را دارد، هماهنگی داشته باشد و باور به p برخی از باورهای آن مجموعه را بهتر از تقیضش تبیین کند یا اینکه آن باورها، باور به p را بهتر از تقیضش تبیین کند.

انسجام‌گروی تبیینی اشکالات متعددی دارد؛ از جمله لزوم انسجام تبیینی بیشتر در مجموعه مشتمل بر حقایق کمتر، وجود تبیین‌های بهتر، اما بی‌اعتبار و لزوم انسجام تبیینی مساوی در مجموعه‌های ناسازگار. تلاش‌های طرفداران این نگرش در پاسخ به اشکالات ناکام بوده است.

واژگان کلیدی: توجیه معرفت، انسجام‌گروی، تبیین، انسجام‌گروی تبیینی، سلرز، هارمان.

۷۱
دین

انسجام‌گروی تبیینی در توجیه معرفت در ترازوی نقد

* استادیار گروه فلسفه علوم انسانی اسلامی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

mabd1357@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۵/۹/۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۲۵

مقدمه

توجیه مهم‌ترین رکن معرفت در سنت رایج فلسفه غرب است و مبنای رایج‌ترین نظریه در این خصوص است که فیلسوفان اسلامی نیز تقریر ویژه‌ای از آن دارند. با وجود این در خلال چند دهه گذشته، مبنای رایج به کلی کنار گذاشته شد و معرفت‌شناسان دیدگاه‌های جدیدی در مسئله موجه‌سازی معرفت ارائه کرده‌اند که مهم‌ترین آنها انسجام‌گروی است. انسجام‌گروی تقریرهای گوناگونی دارد؛ اما بیشتر طرفداران این نگرش معتقد به انسجام‌گروی تبیینی هستند. انسجام‌گرایان در میان روابط مورد نیاز برای انسجام، بیشترین تأکید را بر رابطه تبیین دارند.

این مقاله در صدد تحلیل و بررسی این نظریه است. برای روشن شدن نظریه انسجام تبیینی، نخست باید به حقیقت تبیین اشاره کنیم. از سوی دیگر اندیشه تبیین‌گرایی پیش از آنکه در حوزه معرفت‌شناسی مطرح شود، ابتدا در میان دانشمندان علوم تجربی و فیلسوفان علم ظاهر شده، سپس به دانش معرفت‌شناسی راه یافت؛ از این رو برای روشن‌تر شدن نظریه انسجام‌گروی تبیینی لازم است نخست نیم‌نگاهی بر مسئله تبیین‌گرایی در علوم طبیعی داشته باشیم.

الف) تبیین‌گرایی در علوم طبیعی

تبیین در برابر توصیف است، توصیف یک امر پاسخ به پرسش از چیستی آن است، اما تبیین پاسخ به پرسش از چرایی آن است (Hempel & Oppenheim, 1948, p.135). بنابراین تبیین را باید «پاسخ به چرایی امور و پدیده‌ها» دانست، بر خلاف توصیف که کاری به چرایی رخدادها و امور نداشته، تنها ناظر به چگونگی فرایندها و امور مختلف است (Hempel & Oppenheim, 1948, p.135).

بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان تجربی بر این باور بودند که علوم تجربی تنها توصیف و پیش‌بینی پدیده‌های تجربی را به دست می‌دهند، اما راهی به تبیین آنها ندارند؛ اما در طلیعه دهه ۱۹۳۰م دسته‌ای از فیلسوفان علم تأثیرگذار همچون پوپر،

همپل و اپنهایم معتقد شدند علم تجربی می‌تواند بدون تمسک به متافیزیک یا الهیات پدیده‌های طبیعی را تبیین کند (Salmon, 2010, p.362).

نخستین شکل تبیین، الگوی قیاسی است که به‌روشنی در سخنان کارل پوپر آمده است (Popper, 2002, p.38/ Idem, 1957, pp.122-124/ Idem, 1979, pp.349-351). با این حال اثر همپل* نقطه عطف مباحث مربوط به تبیین در تاریخ فلسفه علم به شمار می‌آید و اعلامیه رسمی مکتب صورت‌گرا (Formalist) در تبیین، مقاله همپل و اپنهایم است (Clayton, 1989, p.22). به گفته همپل تبیین یعنی بیان چرایی یک پدیده که یکی از نخستین اهداف هر تحقیق عقلانی، به‌خصوص پژوهش علمی است. شاخه‌های متعدد علوم تجربی در صدد آن هستند که از صرف توصیف موضوع خود فراتر رفته، تبیینی از پدیده موردتحقیق خود به‌دست دهند (Hempel & Oppenheim, 1948, p.135).

تبیین قیاسی دو رکن دارد و از دو دسته گزاره‌ها تشکیل می‌شود:

دسته اول: قوانین کلی خاص؛

دسته دوم: شرایط پیشین که مقدم بر پدیدار مورد تبیین یا همزمان با آن محقق می‌شوند.

از قوانین کلی به انضمام مقدمه‌ای ناظر به شرایط تحقق یک روی‌داد می‌توان احکامی را درباره آن پدیده استنتاج کرد که آن را تبیین کنند؛ اما همپل و اپنهایم توجه داشتند که بسیاری از تبیین‌های معتبر علمی از این الگوی قیاسی پیروی نمی‌کنند، بلکه مبتنی بر قوانین آماری و استقرایی‌اند؛ از این‌رو شکل دیگری از تبیین را مطرح کردند که الگوی استقرائی- آماری (Inductive-statistical) خوانده می‌شود که تنها تفاوت آن با الگوی قیاسی در آن است که قوانین کلی به‌کاررفته در آن استقرائی می‌باشد (Hempel, 1965, pp.381-403).

* کارل گوستاو همپل (۱۹۰۵-۱۹۹۷م) فیلسوف آلمانی‌تبار، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان علم قرن بیستم و از پیشتاازان پوزیتویسم منطقی.

بسیاری از صاحب‌نظران الگوی قیاسی همپل را به نقد کشیدند (Salmon, 2010, p.363) و به تدریج نظریات دیگری همچون روی‌کردهای علی، غایی، عمل‌گرایی و زبان‌شناختی در عرصه تبیین‌گرایی ظاهر شدند (جهت اطلاع اجمالی از روی‌کردهای مختلف در تبیین، ر.ک: Pitt, 1988). به تصریح نظریه‌پردازان در بحث تبیین، هیچ روی‌کردی در بین فیلسوفان مورد توافق نیست؛ چراکه همه این روی‌کردها نقاط قوت و نقاط ضعفی دارند (Tagard, 1989, p.436 / Kitcher, 1998, p.521). سلمن دیدگاه‌های پذیرفته‌شده مطرح در تبیین علمی را به نیمه دوم قرن بیستم برگردانده، آنها را به چهار دهه تاریخی تقسیم می‌کند (Salmon, 2006, p.20).

ب) پیشینه انسجام‌گروی تبیینی

مسئله تبیین از سه جهت با معرفت‌شناسی ارتباط دارد که بنا بر مهم‌ترین آنها، تبیین‌گرایی یک نظریه معرفت‌شناختی است مبنی بر اینکه استنتاج تبیینی به لحاظ معرفت‌شناختی پذیرش نتیجه خود را تضمین و توجیه می‌کند (Lycan, 2002, p.408). به گفته موزر روابط انسجام تبیینی زمانی به دست می‌آیند که برخی از باورها به گونه مؤثری علت صدق برخی از باورهای دیگر را تبیین کنند؛ برای مثال باور شما به اینکه در بیرون برف می‌بارد، در پیوند با باورهای متقدم گوناگون دیگر، صدق این باور شما را که پنجره‌های اتاق نهارخوری به‌کلی سفید است، تبیین می‌کند (Moser and others, 1998, p.84).

بنا بر تبیین‌گرایی آنچه یک باور را موجه می‌کند، افزایش جایگاه تبیینی فاعل معرفت یا به بیان دیگر، ازدیاد انسجام تبیینی کل مجموعه باورهای فرد است. یک تبیین‌گرا معتقد است باورها در واقع به وسیله «استنتاج از راه بهترین تبیین» توجیه می‌شوند (Ibid, p.417). استنتاج از راه بهترین تبیین از گزاره تبیین‌شونده یا مجموعه‌ای از داده‌ها شروع شده، به فرضیه‌ای می‌رسد که آن داده‌ها را بهتر از هر فرضیه رقیب دیگر تبیین می‌کند. در واقع علوم فرض‌های نظری خود را بر پایه قدرت

تبیینی این فرض‌ها توجیه می‌کنند؛ برای مثال نظریه اتمی ماده به این دلیل پذیرفته شده است که تعمیم‌های قابل توجه شیمی کلاسیک را تبیین می‌کند. فرضیه‌های نجومی در اصل تنها به این جهت پذیرفته می‌شوند که الگوهای مربوط به نور قابل مشاهده در آسمان شب را تبیین می‌کنند (Ibid, p.412). توجیه یک باور به جهت نقش تبیینی آن در مجموعه‌ای از باورهاست. برخی باورها به جهت تبیین‌کنندگی موجه‌اند و برخی دیگر به جهت تبیین‌شدگی؛ اما توجیه هر باوری ناشی از آن چیزی است که تبیین می‌کند یا چیزی که آن را تبیین می‌کند. این دیدگاه‌ها نظریه‌ای درباره توجیه به‌دست می‌دهند که تبیین‌گروی خوانده می‌شود. این دیدگاه در میان فیلسوفان معاصر طرفداران زیادی دارد، هرچند به‌ندرت به این روشنی بیان شده است (Lehrer, 1970, p.100). بنا بر تبیین‌گروی، یک باور موجه است، یا به جهت آنچه تبیین می‌کند یا به جهت آن چیزی که آن [باور] را تبیین می‌کند. این [سخن] بدین معناست که اگر S در باور به گزاره p موجه باشد، یا p واقعیتی را تبیین می‌کند یا p واقعیتی است که تبیین می‌شود (Ibid, p.105).

به‌گفته معرفت‌شناسان، تبیین‌گروی در معرفت‌شناسی ریشه در اندیشه‌های پرس و دیوبی از طریق کواپن (۱۹۶۰) و سلرز (۱۹۶۳) دارد؛ اما هارمن (۱۹۶۵) نخستین کسی بود که آن را به‌روشنی بیان کرده، در مقابل معرفت‌شناسی‌های رقیب از آن دفاع کرد. به‌دنبال او تاگارد، لایکن و لیپتون از این دیدگاه دفاع کردند (Lycan, 2002, p.417/ Poston, 2012a, p.2). لور و بنجور نیز دیدگاه سلرز و هارمن را انسجام‌گروی تبیینی می‌دانند (Lehrer, 1990, p.91/ Idem, 1974, p.159/ Bonjour, 1985, pp.99-). کیث لور نیز در برخی آثارش گرایش به این نظریه داشت (Lehrer, 1970, pp.100-133)؛ اما در اثر اخیرش، کتاب **نظریه معرفت** (۱۹۹۰) انتقادهای اساسی بر آن وارد کرده است.

از این رو هرچند معرفت‌شناسانی چون هارمن، سلرز و لایکن به‌تفصیل از انسجام‌گروی تبیینی سخن گفته و ابعاد متعدد آن را واکاوی کرده‌اند، از منظر تاریخی

نباید سخنان *راسل* را از نظر دور داشت. وی در کتاب *مسائل فلسفه* (۱۹۱۲م) از «استنتاج از راه بهترین تبیین» کمک گرفته است. وی در فصل دوم کتاب اذعان می‌کند که وجود اموری غیر از خود و تجارب شخصی خویش را نمی‌توان با استدلال عقلی اثبات کرد. وی برای اثبات جهان فیزیکی به استنتاج از راه بهترین تبیین تمسک می‌کند (Russell, 2010, pp.34-38) و این امر چیزی جز همان انسجام تبیینی محل بحث نیست. به اعتقاد وی، بسیاری از دیدگاه‌های فلسفی از این سنخ‌اند و فلسفه باید با تمسک به باورهای عقل سلیم در نهایت به مجموعه‌ای منسجم از باورها دست یابد (Ibid, pp.39-41).

ج) تحلیل انسجام‌گروی تبیینی

به گفته *هارمن* موجه‌بودن یک باور بستگی به نحوه تناسب آن با بهترین تبیینی جامع دارد. طبق چنین نظریه‌ای نمی‌توان تکلیف این پرسش را که آیا یک باور موجه است، جدای از یک مجموعه باورها مشخص کرد. در ارتباط با دیگر باورهای متعلق به مجموعه‌ای از باورهاست که باید تکلیف توجیه یک باور را معین کرد. افزون بر این مجموعه باورهایی که توجیه یک باور را معین می‌کند، باید مجموعه‌ای باشد که در آن مجموعه بتوانیم هرچه بیشتر تبیین کنیم و تنها مقدار اندکی از باورها تبیین نشده بمانند. مجموعه‌ای که بیشترین انسجام تبیینی را داشته باشد، به باورهای درون خود توجیه می‌بخشد. *هارمن* می‌نویسد:

یک تبیین معین به صرف اینکه وقتی به خودی خود لحاظ می‌شود، پذیرفتنی باشد، مورد قبول واقع نمی‌شود، بلکه تنها در صورتی که بخشی از یک روایت تبیینی جامع استنتاجی باشد، پذیرفتنی خواهد بود. ما نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که همه تبیین‌ها صحیح‌اند (Harman, 1973, p.160).

هر نظریه انسجام‌گروی باید به دو پرسش پاسخ دهد: نخست آنکه حقیقت انسجام چیست و دوم آن که باور نیازمند توجیه به کدام دسته از باورها باید انسجام داشته

باشد. تبیین‌گرایان نوع مورد نیاز از انسجام برای توجیه را انسجام تبیینی می‌دانند؛ اما پاسخشان به پرسش دوم این است که باید مجموعه‌ای از باورها را انتخاب کنیم که منجر به بیشترین انسجام تبیینی شود. اگر مقصود از انسجامی که سبب توجیه کامل پذیرش یک باور می‌شود، تبیین است، پس باوری که به دنبال توجیه آن به‌طور کامل هستیم، آن مجموعه‌ای از باورهاست که منتهی به بیشترین تبیین شود (Lehrer, 1990, pp.162-163/ Idem, 1974, p.94).

۷۷

ذهن

انسجام‌گروری تبیینی در توجیه معرفت در ترازوی نقد

۱. تعیین باور مورد نیاز برای انسجام: مجموعه باورهای منتهی به بیشترین تبیین

سلرز معتقد است مجموعه باورهای طرف رابطه انسجام را مجموعه دارای بیشترین انسجام تبیینی می‌داند؛ یعنی ما در فرایند موجه‌سازی یک باور باید مجموعه‌ای از باورهای سابق خود را انتخاب کنیم که منجر به بیشترین انسجام تبیینی شود (Ibid). البته - چنان‌که گفتیم - جایگاه سلرز در انسجام‌گروری تبیینی تنها در حد طرح این نظریه است و نباید انتظار داشت که در سخنان وی پاسخ‌های روشنی به دو پرسش انسجام‌گرایی به‌دست آوریم. به گفته دی‌فریس، سلرزشناس برجسته، مفهوم تبیین و به ویژه انسجام تبیینی مفهومی اساسی برای دیدگاه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی سلرز است، تا آنجا که وی را یک تبیین‌گرا می‌خوانند؛ با این حال وی هرگز حقیقت تبیین و صورت‌های مختلف آن از جمله انسجام تبیینی را توضیح نداده است (DeVries, 2005, n.10, p.297). شاید روشن‌ترین سخن سلرز درباره انسجام‌گروری تبیینی آنجایی است که می‌گوید: برای توجیه قوانین طبیعی به جای تمسک به گزاره‌های مشاهدتی باید تصویری از جهان به دست آوریم که دارای سه مؤلفه اساسی باشد: الف) اشیا و پدیده‌ها مشاهده‌شده؛ ب) اشیا و پدیده‌ها مشاهده‌نشده؛ ج) روابط طبیعی میان اشیا و پدیده‌ها به طوری که تصویری از جهان با بیشترین «انسجام تبیینی» به‌دست دهد (Sellars, 1991b, p.356/ Idem, 1991a, p.293, f.2 / جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: Pitt, 1978, pp.11-17).

اما هارمن روشن‌تر از سلرز بر این باور است که هر اندیشه استنتاجی و فرایند استدلال‌آوری در واقع تلاش برای افزایش انسجام نظرگاه کلی ماست و انسجام نیز چیزی جز تبیین نیست (Harman, 1973, p.vii).

حاصل آنکه اگر مقصود از انسجامی که سبب توجیه کامل پذیرش یک باور می‌شود، تبیین است، پس باوری که به دنبال توجیه آن به‌طور کامل هستیم، باید با مجموعه‌ای از باورها سنجیده شود که پذیرش آنها به بیشترین تبیین می‌انجامد. این مسئله در توضیح حقیقت انسجام روشن‌تر خواهد شد.

۲. حقیقت انسجام: انسجام تبیینی

اگر انسجام مورد نیاز برای توجیه، همان توجیه تبیینی باشد، در این صورت عمل‌کرد یک باور در تبیین است که آن را موجه می‌سازد. یک باور به دو روش می‌تواند چنین نقشی داشته باشد:

الف) نقش تبیین‌کنندگی: ممکن است یک باور کل یا بخشی از تبیین یک باور دیگر باشد.

ب) نقش تبیین‌شوندگی: ممکن است یک باور کل یا بخشی از آن چیزی باشد که تبیین می‌شود (Lehrer, 1990, p.91/ Idem, 1974, p.159).

هر دوی این نقش‌ها می‌توانند منشأ توجیه شوند. آن دسته از باورهایی که هم تبیین می‌کنند و هم تبیین می‌شوند، توجیهشان مناسب‌ترین توجیه است؛ اما باورهای غیرتبیین‌گر تبیین‌شونده مانند گزاره‌های مبتنی بر داده‌های حسی و نیز باورهای تبیین‌گر تبیین‌ناشده مانند گزاره‌های مربوط به امور فراطبیعی به لحاظ معرفت‌شناختی بحث‌برانگیز بوده‌اند (Lehrer, 1990, pp.92-93/ Idem, 1970, pp.100-105).

بر این اساس بر پایه نظریه انسجام تبیینی، یک باور برای اینکه با باورهای متعلق به یک مجموعه انسجام داشته باشد، افزون بر سازگاری با باورهای آن مجموعه، باید یک نقش تبیینی ایفا کند؛ اما توجیه تبیینی یک باور منوط به داشتن رابطه تبیینی با

همه باورهای فرد نیست، بلکه وجود ایفای نقش تبیینی در ارتباط با برخی از باورها کفایت می‌کند؛ یعنی برای آنکه باوری مانند p موجه باشد، لازم نیست همه باورهای متعلق به مجموعه باورها را تبیین کند یا به وسیله آنها تبیین شود، بلکه لازم است این باور یک بخش ضروری از تبیین برخی از باورهای متعلق به آن مجموعه باشد یا بخشی از آنچه که با چنین باورهایی تبیین می‌شود. حاصل سخن آنکه انسجام یک باور با مجموعه‌ای از باورها آن است که آن باور، افزون بر هماهنگی با مجموعه‌ای از باورها، همه یا دست‌کم برخی از باورهای آن مجموعه را تبیین کند یا آنکه باور یادشده، همه یا بخشی از آن چیزی باشد که همه یا برخی از باورهای آن مجموعه تبیین می‌کنند.

اما صرف تبیین‌کنندگی مجموعه‌ای از باورها یا تبیین‌شوندگی توسط آن نیز برای توجیه کامل یک باور کفایت نمی‌کند، بلکه مجموعه یادشده باید بهتر از مجموعه نقیضش آن باور را تبیین کند یا توسط آن تبیین شود. اگر باوری مانند الف یکی از باورهای درون یک مجموعه از نوع مورد نیاز را تبیین کند؛ اما نقیض الف باور یادشده را بهتر تبیین کند. در این صورت، فرد در پذیرش باور الف به‌طور کامل موجه نخواهد بود؛ چراکه هرچند دو گزاره کلی متناقض هر دو می‌توانند آنچه را که باور به حقیقی‌بودنش داریم، تبیین کنند؛ اما هنگامی که یکی از آن دو بهتر از دیگری آن باور را تبیین می‌کند، بدیهی است که یک فرد نمی‌تواند در پذیرش هر دو فرضیه به‌طور کامل موجه باشد؛ در نتیجه باید امر دیگری را برای تحقق انسجام لازم بدانیم. شرط ضروری دیگر برای انسجام آن است که باوری که با مجموعه‌ای منسجم است، بهتر از مجموعه‌ای متناقض با آن، مجموعه‌ای را تبیین کند یا توسط آن تبیین شود.

در نتیجه یک باور با مجموعه‌ای از باورها انسجام دارد اگر و تنها اگر باور مزبور با آن مجموعه هماهنگ باشد و چیزی را در رابطه با آن مجموعه توضیح دهد که به‌وسیله باور دیگری که با آن متناقض است، بهتر تبیین نمی‌شود یا اینکه باور مزبور به‌وسیله چیزی در رابطه با آن مجموعه بهتر تبیین می‌شود و هیچ چیز دیگری که با آن تناقض دارد، بهتر تبیین نمی‌شود (Lehrer, 1990, p.95/ Idem, 1974, p.164). بدین ترتیب

مفهوم مورد نظر از انسجام را که برای ارائه یک نظریه انسجام در توجیه مورد نیاز است، به شرح زیر به دست می‌آوریم:

S در پذیرش گزاره p به‌طور کامل موجه است اگر و تنها اگر باور S به گزاره p با مجموعه C از باورها [۱] هماهنگ باشد که این مجموعه در میان مجموعه‌هایی از باور که توسط S درک شده‌اند، دارای بیشترین حد از انسجام تبیینی باشد و باور به گزاره p یا چیزی را در رابطه با مجموعه C تبیین کند که به وسیله چیز [یعنی باور] دیگری که با p متناقض است، بهتر تبیین نمی‌شود، یا اینکه باور به گزاره p به‌وسیله چیزی در رابطه با مجموعه C تبیین شود، و هیچ چیز [یعنی باور] دیگری که با آن تناقض دارد، در ارتباط با مجموعه C بهتر تبیین نشود (Lehrer, 1990, p.95).

اما این مقدار کافی نیست و مشکل اصلی در توضیح حقیقت تبیین است.

۱-۲. تحلیل همپل از تبیین و مشکلات آن

چنان‌که در پیشینه گفتیم، نخستین تفسیر از تبیین «الگوی قیاسی»، همپل است. لِرر این تفسیر را با اعمال اصلاحاتی متعدد این‌گونه تقریر کرده است: «F به‌وسیله یک گزاره B با شرایط مرزی و قانون L تبیین می‌شود اگر و تنها اگر F از B و L قابل استنتاج باشد؛ به‌گونه‌ای که B و L هر دو برای استنتاج ضرورت داشته باشند» (Ibid, p.96).

از جمله انتقادات بر این دیدگاه آن است که چنین تحلیل‌هایی به‌طور معمول به نتایج غیرقابل قبولی منتهی می‌شوند که مهم‌ترین آنها این است که تقریباً از هر قانونی در تبیین هر گزاره‌ای می‌توان استفاده کرد. از سوی دیگر قیود لازم برای رفع چنین عواقب نامطلوبی در اغلب موارد، به‌طور کامل موقتی‌اند (Eberle & Others, 1961, pp.418-428).

اما اشکال‌های مهم‌تر بر چنین تحلیلی از منظر نظریه انسجام تبیینی موارد نقض آن است. از جمله این موارد نقض مثال زیر است: یک موش را فرض کنید که در فاصله

سه متر از آن یک میله پرچم به ارتفاع چهار متر قرار دارد که جغدی بالای آن نشسته است. ما می‌توانیم از این اطلاعات مربوط به شرایط مرزی و قضیه فیثاغورس نتیجه بگیریم که فاصله موش از جغد پنج متر می‌باشد و همه این مقدمه‌ها برای استنتاج یادشده ضرورت دارند. بدین ترتیب در تحلیل ارائه‌شده، شرایط مرزی به ضمیمه آن قانون تبیین می‌کنند که چرا موش پنج متر از جغد فاصله دارد؛ اما مشکل اینجاست که این استنتاج هیچ تبیینی از چرایی این امر به دست نمی‌دهد که موش در چنان فاصله نزدیکی از جغد قرار دارد و جغد به آن حمله نکرده، آن را نمی‌خورد. در نتیجه پاسخ ارائه‌شده بر پایه شرایط مرزی مزبور و قضیه فیثاغورس به این سؤال که چرا جغد پنج متر با موش فاصله دارد، پاسخی تبیینی نخواهد بود. دانستن چگونگی استنتاج مقدار فاصله موش از جغد از مقدمات یادشده، به معنای تبیین این حقیقت نیست که چرا جغد با اینکه پنج متر از موش فاصله دارد، به آن حمله نمی‌کند. پس مقدمه‌های مزبور این واقعیت را تبیین نمی‌کنند و این موضوع همچنان نیازمند تبیین است (Bromberger, 1992b, pp.83 & 98/ Lehrer, 1990, pp.96-97).

همپل تلاش کرده است از دیدگاه خود در رویارویی با این اشکال دفاع کند (Lehrer, 1965, pp.425-428)؛ اما دفاع وی ناموفق ارزیابی شده است (Lehrer, 1990, p.98/ Idem, 1974, p.168).

۲-۲. تحلیل معرفتی برمبرگر از تبیین و مشکلات آن

برمبرگر با اشکال بر تفسیر همپل تحلیلی معرفتی از حقیقت تبیین به دست می‌دهد. به اعتقاد او وقتی کسی پاسخ مسئله‌ای را نمی‌داند، آن مسئله برای وی تبیین می‌شود. در نتیجه یک تبیین، پاسخ درست یک پرسش را فراهم می‌آورد و در واقع هر پاسخی را که آن فرد می‌تواند بر اساس دانسته‌هایش مطرح کند، کنار می‌زند. بدین ترتیب تبیین برای آگاهی بخشی به فرد فاقد آگاهی است (Bromberger, 1992a, pp.18-51). یکی از شرایط صدق این جمله این است که فرد مخاطب تبیین، در ابتدا نمی‌دانست

چرا موش پنج متر از جغد فاصله دارد و شرط دوم صدق این است که اطلاعاتی که فرد تبیین‌کننده در اختیار او می‌گذارد، سبب آگاهی او از این مسئله می‌شود که چرا موش پنج متر از جغد فاصله دارد (Lehrer, 1990, p.97/ Idem, 1974, p.167).

این تفسیر نیز با اشکالاتی مواجه است: نخست آنکه نوع تحلیل برمبرگر از تبیین هر اندازه هم که قابل قبول و مهم باشد، استفاده از آن در تحلیل انسجام‌گروی تبیینی معرفت مستلزم دور مصرح است؛ زیرا بنا بر این دیدگاه، معرفت بر اساس انسجام تبیینی تحلیل می‌شود؛ در حالی که بنا بر تحلیل برمبرگر، خود انسجام نیز بر اساس تبیین تحلیل می‌شود و تبیین نیز بر اساس معرفت تحلیل می‌شود.

دیگر آنکه بر فرض درستی تحلیل برمبرگر به نظر می‌رسد به لحاظ منطقی باید بپذیریم که اگر تحلیل معرفت بر اساس مفهوم تبیین باشد، در این صورت مفهوم تبیین باید در تحلیل ما بدیهی تلقی شود (Lehrer, 1990, pp.97-98/ Idem, 1974, pp.167-168).

۳-۲. ادعای لرر درباره بداهت مفهوم تبیین و اشکال نگارنده بر آن

لرر با عنایت به اشکالات دو دیدگاه پیشین، مدعی است مفهوم تبیین و بهتر بودن یک تبیین از تبیین دیگر در بحث از نظریه انسجام تبیینی مفاهیمی بدیهی‌اند. به گفته وی اگر نسبت تبیین رابطه اندراج باشد که یک رابطه عینی قیاسی است، این رابطه نمی‌تواند توضیح دهد که چرا مقدمات قیاس، نتیجه آن را تبیین می‌کنند. از سوی دیگر برای تشخیص صحیح قیاس‌های تبیینی از غیر آنها و توضیح اینکه چه چیزی موجب تبیینی بودن برخی قیاس‌ها می‌شود، باید همان‌طور که برمبرگر ادعا می‌کرد، به ملاحظات معرفت‌شناختی تمسک کنیم؛ اما چنین تمسکی موجب دوری‌شدن تحلیل معرفت می‌شود؛ از این رو لرر تنها راه‌حل پیش پای خود را در این می‌بیند که مدعی بداهت مفهوم تبیین شود. در واقع وی از این حقیقت که هیچ تعریفی برای مفهوم تبیین ارائه نشده است که معرفت‌شناختی نبوده، در عین حال قانع‌کننده باشد، چنین نتیجه می‌گیرد

که باید مفهوم تبیین را بدیهی بدانیم (Lehrer, 1990, pp.97-98/ Idem, 1974, p.170). «ما باید مفاهیم تبیینی خودمان را بدیهی بدانیم. هیچ تحلیل غیرمعرفت‌شناختی کاملاً قانع‌کننده‌ای برای تبیین ارائه نشده است و در نتیجه، ملاحظات ما درباره نظریه‌های توجیه که بر اساس مفهوم انسجام تبیینی هستند، باید بر مفهومی تعریف‌ناشده از تبیین مبتنی باشند (Lehrer, 1990, p.98).

اشکال این دیدگاه نیز روشن است؛ چراکه لِرر از سر ناچاری و در پی اینکه تحلیل مناسبی برای تبیین نیافته است، این مفهوم را بدیهی و غیرنیازمند به تعریف و تحلیل معرفی می‌کند. جای بسی تعجب است که در دانشی چون معرفت‌شناسی که مقتضی موشکافی و دقت‌های فلسفی است، مسئله‌ای را که مورد اختلاف میان اندیشمندان است، با ادعای بداهت حل شده بینگاریم!

د) انسجام‌گروری تبیینی در رویارویی با انتقادات

افزون بر کاستی‌هایی که در تحلیل انسجام تبیینی گذشت، این دیدگاه با انتقادهای سنگینی مواجه است که به نظر می‌رسد توان کافی برای توجیه کنارگذاشتن این دیدگاه را دارند. اکنون پس از آشکارشدن این دیدگاه به بیان و بررسی این اشکالات خواهیم پرداخت. البته باید توجه داشت که آنچه در این مجال آورده‌ایم، همه اشکالات این دیدگاه نیست.

اشکال نخست: انسجام تبیینی بیشتر در مجموعه مشتمل بر حقایق کمتر

نخستین مشکلی که نظریه تبیینی انسجام در توجیه کامل به‌بار می‌آورد، به مقایسه مجموعه‌ها از نظر انسجام تبیینی مربوط می‌شود. طبق این دیدگاه، انسجام تبیینی یک مجموعه بیشتر از مجموعه دوم است اگر مجموعه اول نسبت به مجموعه دوم، حقایق کمتری را تبیین‌ناشده باقی بگذارد یا آنچه را که تبیین می‌کند، بهتر از مجموعه اول تبیین کند. مشکل در اینجا نمایان می‌شود که ممکن است برتری انسجام تبیینی یک

مجموعه نسبت به مجموعه دیگر تنها ناشی از آن باشد که دامنه محدودتری از حقایق را شامل می‌شود. اگر مجموعه الف نسبت به مجموعه ب حقایق کمتری را تبیین ناشده باقی بگذارد و تبیینش بهتر از تبیین آن باشد، امکان دارد بدین جهت باشد که حقایق نیازمند تبیین آن کمتر باشند؛ یعنی مجموعه ب که انسجام تبیینی کمتری نسبت به مجموعه الف دارد، گزاره‌هایی از حقایق تبیین‌ناشده‌ای را در خود جای داده باشد که مجموعه الف از اساس آنها را در بر نمی‌گیرد (Lehrer, 1990, pp.98-99/ Idem, 1974, pp.170-171).

بررسی پاسخ‌های اشکال نخست

انسجام‌گرایان برای رفع این اشکال، قیود دیگری برای انواع گزاره‌هایی که می‌توانند متعلق به یک مجموعه موجه باشند، قرار داده‌اند، البته به یک نکته ضروری نیز باید توجه داشته باشیم که همه این پاسخ‌ها ناظر به گزاره‌های حسی و مشاهدتی است؛ یعنی آنچه در ادامه در دفاع از معیار انسجام‌گروی تبیینی توجیه از سوی اندیشمندان انسجام‌گرا خواهد آمد، جملگی ناظر به توجیه باورهای حسی است.

۱. راه‌حل کواین و سلرز: گزاره‌های مشاهدتی به مثابه واکنش‌های شرطی

کواین و سلرز واکنش‌های شرطی را به مثابه امری مطرح کرده‌اند که تعیین می‌کند آیا یک گزاره واجد شرایط معرفت‌شناختی است یا نه. ایشان الگوهای واکنش‌های شرطی را برای تشکیل پیوند میان زبان و تجربه حسی در نظر می‌گیرند؛ از این رو موجه بودن در پذیرش گزاره‌ای مشاهدتی بستگی به این دارد که آن گزاره چگونه توسط چنین الگوهایی به تجربه حسی مرتبط می‌شود؛ بنابراین الگوهای واکنش‌های شرطی مانعی برای افزایش انسجام تبیینی یک مجموعه ایجاد می‌کنند؛ یعنی اجازه نمی‌دهند ما برای حفظ عمل تبیین خود، گزاره‌های مشاهدتی را از مجموعه باورهایمان کنار بگذاریم (Sellars, 1991b, pp.321-358/ Quine, 1960, Ch.1 & 2).

حاصل آنکه به اعتقاد کواپن و سلرز برای آنکه فرد در پذیرش یک باور به‌طور کامل موجه باشد، باید باور یادشده واکنشی شرطی به نوع خاصی محرک باشد، یعنی فرد یادشده نسبت به آن محرک خاص شرطی شده باشد؛ به نحوی که هرگاه با محرک یادشده مواجه می‌شود، آن باور به مثابه واکنش شرطی نسبت به آن محرک در وی پدید آید. پس باور به‌طور کامل موجه باوری است که افزون بر انسجام تبیینی با مجموعه باورهای فاعل معرفت، فرد نسبت به آن شرطی شده باشد.

کیث لِرر معتقد است این دیدگاه به منزله دست‌کشیدن از توجیه انسجام‌گرایانه است؛ چراکه بر این اساس، موجه‌بودن پذیرش گزاره مشاهدتی، تنها مبتنی بر انسجام تبیینی آن با سایر گزاره‌ها نیست، بلکه به وجود الگوهای خاصی از واکنش‌های شرطی به محرک‌های حسی نیز بستگی دارد (Lehrer, 1990, p.99/ Idem, 1974, p.171). افزون بر این راه ل ناتمام است؛ زیرا شرطی‌شدگی، نسبت به حقیقت خنثاست؛ از این رو ممکن است فردی نسبت به باورهای نادرست شرطی شده باشد و در مواجهه با آنها از خود واکنش نشان دهد (Lehrer, 1990, p.100/ Idem, 1974, p.173).

۲. راه‌حل بنجور (متقدم): خودانگیختگی گزاره‌های مشاهدتی

راه‌حل بنجور - پیش از انصراف از انسجام‌گروری - وضع یک «شرط مشاهده» است. به باور او برای آنکه یک گزاره مشاهدتی موجه باشد، باید خودبه‌خود پدید آمده باشد. باورهای مختلفی که به صورت خودبه‌خود پدید می‌آیند، قابل اعتماد و یا به احتمال زیاد صادق می‌باشند (Bonjour, 1985, pp.141-146). اما هیچ‌دلیلی برای این شرط وجود ندارد. افزون بر آن، دلیل موجه‌بودگی باورهای مشاهدتی محتوای آنهاست، نه خودانگیختگی آنها. آنچه فرد به نحو انفعالی بدان باور دارد، چیزی است و آنچه فرد در باور به آن به‌طور کامل موجه است، امری به کلی متفاوت از آن است. شاهد بر اینکه خودانگیختگی باور مستلزم موجه‌بودن آن نیست، فردی است که به داشتن باورهای خودبه‌خودی راجع به شیاطین و هیولاها عادت کرده است. چنین باورهایی به صورت

خودانگیخته برای وی حاصل می‌شوند؛ اما ایشان در پذیرش این باورها هرگز به‌طور کامل موجه نیست (Lehrer, 1990, pp.100-101).

۳. راه حل چیزم: اثبات اعتبار گزاره‌های مشاهدتی بر پایه تشبیه به گزاره‌های اخلاقی

چیزم معتقد است نظریه توجیه معیاری برای دلیل و توجیه فراهم می‌کند؛ درست همان‌طور که یک نظریه اخلاقی معیارهای خوب و بد را فراهم می‌کند. وی در صدد است که از رهگذر تشبیه نظریه معرفت به نظریه اخلاقی، معیاری برای توجیه گزاره‌های مشاهدتی فراهم آورد. همان‌طور که اگر فردی نسبت به انجام رفتاری خاص شرطی شده باشد، از محکوم کردن وی به ارتکاب یک فعل اخلاقی ناپسند خودداری می‌کنیم، در اینجا نیز اگر باور یک فرد برآمده از واکنش شرطی وی به محرک حسی باشد، وی در پذیرش آن باور به‌طور کامل موجه خواهد بود (Chisholm, 1968, pp.30-39).

اشکال این راه حل نیز روشن است؛ چراکه شرطی‌شدگی معیاری کافی در هیچ یک از دو حوزه اخلاق و معرفت نیست؛ یعنی همان‌طور که صرف شرطی‌بودن یک رفتار موجب نمی‌شود که آن را یک هنجار اخلاقی به شمار آوریم، شرطی‌بودن یک باور نیز به معنای آن نیست که شخص در پذیرش آن باور به‌طور کامل موجه است. اگر بر این باور باشیم که فردی نسبت به انجام یک عمل خاص شرطی شده است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که او نتوانسته خودش کند و آن را انجام داده است و در نتیجه از محکوم کردن وی خودداری می‌کنیم؛ اما اگر آن عمل یک عمل عمدی به قصد ایجاد درد و رنج بی‌دلیل برای دیگران باشد، نمی‌توانیم آن را یک رفتار مناسب و خوب بدانیم. بر این اساس، این ادعا که فرد در پذیرش یک باور بدان دلیل به‌طور کامل موجه است که آن باور واکنش شرطی به محرک حسی است، در ناموجه‌بودگی دست‌کمی از این مدعا ندارد که یک فرد در انجام عملی برحق است به این دلیل که واکنشی شرطی به محرک حسی است (Lehrer, 1990, p.102/ Idem, 1974, p.174).

۴. راه حل دیگر: باورهای مشاهده‌تی خودمبیین

به اعتقاد برخی انسجام‌گرایان راه حل مشکل این است که گزاره‌های مشاهده‌تی خودمبیین هستند. بر این اساس دستیابی به انسجام تبیینی نیز نتیجه گنجاندن چنین گزاره‌هایی در درون یک مجموعه است. گزاره‌ای مثل p زمانی می‌تواند خودمبیین باشد که صدق p تبیین کند که چرا آن فرد به گزاره p باور دارد؛ برای مثال، فرض کنید من بر این باورم که خونی که خونی را بر روی کفشم می‌بینم. یک تبیین برای اینکه چرا من بر این باورم که خونی را بر روی کفشم می‌بینم، این است که من درواقع خون را روی کفش خود می‌بینم (Lehrer, 1990, pp.102-103/ Idem, 1974, p.175).

آلن گلدمن چنین دیدگاهی درباره باورهای حسی دارد. به گفته او این باور من که یک ماشین تحریر در مقابل من روی میز وجود دارد، از این راه تبیین می‌شود که من آن ماشین تحریر را می‌بینم و برای اینکه این تبیین، بهترین تبیین باشد، باید صادق باشد (Goldman, 1991, pp.71-72). وی معتقد است نوعی از باورها تنها به جهت صدقشان یا مطابقتشان با واقعیت تبیین می‌شوند (Ibid, p.76).

کیث لرنر نیز در برخی از آثار پیشین خود، گرایش به دفاع از چنین دیدگاهی درباره انسجام تبیینی باورهای حسی داشت (Lehrer, 1970, pp.100-106). به گفته وی:

تبیین اینکه چرا من باور دارم که قلمی را روی میز می‌بینم، به روشنی این است که من درواقع یک قلم روی میز می‌بینم. وجود این باور مانند بسیاری از باورهای حسی دیگر توسط صدق خودباور تبیین می‌شود... بنابراین برخی از باورهای حسی، یعنی رایج‌ترین آنها به این دلیل موجه‌اند که وجود این باورها با فرض صدق آنها به روشنی تبیین می‌شوند (Ibid, p.104).

به نظر برمبرگر این تبیین به یک اصل «استثناکننده» (Exceptive principle) تمسک می‌کند (Bromberger, 1992b, pp.88-94). مقصود وی آن است که ما در پاسخ به این پرسش که چرا من بر این باور هستم که خونی را بر روی کفشم می‌بینم، این اصل را پیش‌فرض می‌گیریم که هیچ کس به این باور نمی‌رسد که خونی را بر روی کفشش می‌بیند، «مگر» هنگامی که درواقع خونی را روی کفشش ببیند، یا آنچه را که

روی کفشش هست، به غلط حمل بر خون کند یا وقتی که دچار توهم شده باشد و غیره. اکنون اگر من باور داشته باشم که هیچ یک از گزینه‌های دیگر درست نیستند و چنین باورهایی با مجموعه باورهای من انسجام دارند، در این صورت، این گزاره که من خونی روی کفشم می‌بینم، دست‌کم تا حدودی تبیین می‌کند که چرا من باور دارم خونی روی کفشم می‌بینم. در نتیجه باور من موجه است.

این دیدگاه مشکل راه‌حل‌های پیشین مبتنی بر واکنش شرطی را ندارد؛ چراکه آن راه حل‌ها در واقع اصل اشکال را پذیرفته بودند؛ در نتیجه عامل دیگری افزون بر انسجام تبیینی، یعنی واکنش شرطی را برای توجیه کامل پذیرش یک باور لازم می‌دانستند. با این حال این نظریه نیز با اشکالاتی مواجه است. نخست آنکه خودتبیینی اصلاً تبیین نیست؛ زیرا اصل «استثناکنده» یک اصل تبیینی نیست، بلکه یک همان‌گویی است. این اصل که هیچ کس به این باور نمی‌رسد که چیزی را می‌بیند، «مگر» هنگامی که در واقع آن را ببیند یا هنگامی که چیزی دیگری را به غلط حمل بر آن کند یا وقتی که دچار توهم شده باشد و غیره، یک همان‌گویی آشکار است. اشکال دوم این است که اگر خودتبیینی را به مثابه عامل توجیه بپذیریم، در واقع یک باور خودموجه خواهیم داشت که مبتنی بر روابط تبیینی نیست (Lehrer, 1990, pp.103-104/ Idem, 1974, pp.177-178). به بیان دیگر پذیرش گزاره‌های خودمبین بازگشت به مبنای گروی است؛ زیرا گزاره‌هایی که دارای تبیین ذاتی می‌باشند، خودموجه‌اند، نه اینکه توجیهشان به جهت انسجام با سایر باورها باشد.

حاصل آنکه هیچ یک از پاسخ‌های طرفداران انسجام‌گروی تبیینی توان دفع اشکال نخست را ندارند.

اشکال دوم: تبیین‌های بهتر، اما سست

اشکال دوم بر انسجام‌گروی تبیینی آن است که ممکن است فرضیه‌ای تبیین بهتری نسبت به دیگر باورهای درون یک مجموعه دارای بیشترین انسجام تبیینی فراهم کند، اما به‌طور کامل قانع‌کننده نباشد. در این صورت به حکم آنکه فرضیه یادشده تبیین

بهتری نسبت به فرضیه دیگر به دست می‌دهد، باید به انسجام و در نتیجه موجه بودن پذیرش آن حکم کنیم؛ در حالی که بنا به فرض، فرضیه‌ای نیست که به‌طور کامل قانع‌کننده باشد.

تصور کنید مردی به ضرب گلوله کشته شده و دوشیزه‌ای مظنون اصلی این قتل است؛ چراکه ۱. اثر انگشت او بر روی تفنگ است؛ ۲. انجام قتل را به گردن گرفته است؛ ۳. انگیزه کافی برای قتل داشته است. اما از طرف دیگر، شواهدی نیز این فرضیه را تضعیف می‌کنند؛ چراکه ۱. او پیش از این هیچ‌گاه با تفنگ شلیک نکرده است؛ ۲. نقطه‌ای که او به احتمال قوی از آن نقطه باید شلیک کرده باشد، فاصله زیادی با قربانی دارد؛ ۳. در بیرون از ساختمان و در اتاق محل جرم، ردپایی از یک چکمه وجود دارد که بی‌تردید به پای آن دوشیزه نبوده است. حتی اگر این دوشیزه اعتراف کند که آن ردپاها را با چکمه ایجاد کرده تا سوءظن را از خودش دور کند و سپس چکمه‌ها را نابود کرده است، باز ممکن است در این امر تردید داشته باشیم.

ممکن است این فرضیه که او قربانی را به ضرب گلوله کشته است، بهترین تبیین باشد، زیرا نمی‌توانیم تبیین بهتری را تصور کنیم؛ اما در چنین وضعیتی نمی‌توان ادعای معرفت کرد. بیشتر افراد در این مسئله تردید می‌کنند. بر فرض هم که کسی باور داشته باشد که آن دوشیزه قاتل است، در پذیرش این مسئله به‌طور کامل موجه نخواهد بود. این در حالی است که بنا بر نظریه انسجام تبیینی، پذیرش یک باور زمانی به‌طور کامل موجه است که دارای بیشترین انسجام تبیینی با مجموعه باورهای ما باشد. در نتیجه ما در پذیرش این باور که آن دوشیزه قاتل است، به‌طور کامل موجه خواهیم بود.

۱. پاسخ لرر

پاسخ لرر به این اشکال آن است که برای آنکه پذیرش یک فرضیه به‌طور کامل موجه باشد، آن فرضیه نه تنها باید تبیین بهتری نسبت به همه جای‌گزین‌های قابل تصورش ارائه کند، بلکه باید تبیینی که ارائه می‌کند به اندازه کافی مناسب باشد؛ یعنی آن قدر

مناسب باشد که ما در پذیرش آن به طور کامل موجه باشیم (Lehrer, 1990, pp.106-107/ Idem, 1974, pp.180-181).

۲. اشکال نگارنده بر آن

به اعتقاد نگارنده، لرر در پاسخ خود به واقع اشکال دوم را پذیرفته و اذعان کرده است که تنها انسجام تبیینی یک باور با مجموعه‌ای از باورها برای موجه بودن پذیرش آن باور کفایت نمی‌کند؛ بلکه تبیین یادشده باید آن قدر قوت داشته باشد که موجب توجیه کامل شود. از سوی دیگر معیار مورد نظر ایشان مبهم است. ملاک قوت و ضعف یک تبیین چیست، در چه صورتی یک تبیین را باید تبیینی با قوت کافی به شمار آوریم که منتهی به توجیه کامل می‌شود.

اشکال سوم: انسجام تبیینی مساوی در مجموعه‌های ناسازگار

اشکال دیگر بر نظریه انسجام تبیینی کاستی رایج در نظریه‌های انسجام است که عبارت است از اینکه بر اساس انسجام‌گروی باید گزاره‌های ناسازگار به طور کامل موجه باشند؛ زیرا ممکن است دو مجموعه از باورها هر یک دارای بیشترین انسجام تبیینی باشند و در عین حال با یکدیگر ناسازگار باشند. ممکن است دو یا چند مجموعه از باور وجود داشته باشند که هر یک بیشترین انسجام تبیینی را دارند؛ یعنی هر یک به گونه‌ای است که کمتر از هر مجموعه سازگار دیگری از باورها، باورهای تبیین‌ناشده بر جای می‌گذارند و هیچ مجموعه‌ای آنچه را که آن مجموعه تبیین کرده، بهتر تبیین نمی‌کند. بر این اساس ممکن است یک باور با مجموعه‌ای از باورها که دارای بیشترین انسجام تبیینی است، انسجام داشته باشد؛ در حالی که نقیض آن باور نیز با مجموعه دیگری از باورها با بیشترین انسجام تبیینی، انسجام داشته باشد. در این صورت بنا بر انسجام‌گروی تبیینی، هر دو باور یادشده به طور کامل موجه خواهند بود؛ در حالی که این دو باور با یکدیگر تناقض دارند (Lehrer, 1990, pp.107-108/ Idem, 1974,)

بررسی پاسخ‌های ارائه‌شده به اشکال سوم

بسیاری از انسجام‌گرایان در رویارویی با اشکال مجموعه‌های منسجم رقیب دست به دامان اصل سادگی (Simplicity) شده‌اند و در ادامه برای پاسخ به اشکالات این نظریه به اصل محافظت (Conservation) تمسک کرده‌اند.

۱. پاسخ انسجام‌گرایان: تمسک به اصل سادگی و اصل محافظت

برخی از انسجام‌گرایان چون سلرز، کواین (Quine, 1966, ch.21/ Idem, 1960,) و هارمن (Harman,) (pp.19-23/ Quine & Ullian, 1978, pp.69-73, 87-89) برای حل این مشکل به سادگی کل مجموعه تمسک کرده‌اند. به اعتقاد ایشان از میان دو مجموعه‌ای که هر دو دارای بیشترین انسجام تبیینی هستند، این مجموعه ساده‌تر است که توجیه کامل باورهای درون خود را تأمین می‌کند (Lehrer, 1990, p.108/ Idem, 1974, p.182).

به گفته کواین نظریه‌پردازان در جست‌وجوی سادگی‌اند. هنگامی که دو نظریه بر پایه سایر معیارها به یک اندازه دفاع‌پذیر باشند، بی‌تردید نظریه ساده‌تر ترجیح داده می‌شود (Quine, 1966, p.242). هارمان نیز می‌گوید: از میان فرضیه‌هایی که شواهد معینی را تبیین می‌کنند، ما بر اساس آن شواهد، احتمال صدق فرضیه ساده‌تر را بیشتر از فرضیه دیگر می‌دانیم (Harman, 2002, p.44).

۱-۱. بررسی پاسخ مبتنی بر اصل سادگی

اصل سادگی کاربردهای مختلفی در فلسفه غرب دارد؛ اما آنچه در اینجا مقصود نظر است، سادگی توصیف‌های ما از جهان طبیعی است که در علوم طبیعی نیز فراوان از آن استفاده می‌شود. در علوم طبیعی معیارهای فراوانی مانند سازگاری منطقی، تأیید گذشته و عدم نفی آن، انسجام با حوزه‌های گسترده‌تر نظریه برای ترجیح یک نظریه بر دیدگاه یا دیدگاه‌های رقیب آن وجود دارد؛ ولی در پاره‌ای موارد، به دلیل هم‌ارزی دو نظریه در

معیارهای یادشده، نیاز به معیار دیگری وجود دارد که همان اصل سادگی است؛ یعنی از میان چند نظریه مختلف باید ساده‌ترین را برگزید (Hesse, 1967, p.445). مثال ساده‌ای از هارمن به فهم مسئله کمک می‌کند. دو متغیر P و C را در نظر بگیرید که نسبت خاصی بین آن دو برقرار است. ما بر اساس آن نسبت به داده‌های زیر دست می‌یابیم:

$$\begin{aligned} P = 1, C = 2 \\ P = 3, C = 6 \\ P = 4, C = 8 \\ P = 8, C = 16 \end{aligned}$$

اکنون دو فرضیه درباره نسبت بین این متغیر وجود دارد که هر دو با داده‌های یادشده سازگاری دارند.

$$C = 2 \times P \quad \text{فرضیه نخست:}$$

$$C = (2 \times P) + [(P - 1) \times (P - 3) \times (P - 4) \times (P - 8)] \quad \text{فرضیه دوم:}$$

یک دانشمند بر پایه اصل سادگی، فرضیه نخست را بر فرضیه دوم ترجیح می‌دهد (Harman, 2002, pp.78-79/ Idem, 1986, pp.61-62).

با روشن شدن مقصود از سادگی پاسخ انسجام‌گرایان به مشکل مجموعه‌های رقیب دارای انسجام یکسان روشن می‌شود. به نظر می‌رسد این پاسخ با اشکال‌های متعددی مواجه است:

۱-۱-۱. ابهام و پیچیدگی در مفهوم سادگی

بحث‌ها و اختلاف‌نظرهای فراوانی راجع به اصل سادگی وجود دارد تا آنجا که حتی تعریف مورد اتفاقی از آن وجود ندارد (Hesse, 1967, p.446). به اعتقاد نگارنده نخستین اشکال این دیدگاه آن است که خود مفهوم سادگی از دو جهت گرفتار پیچیدگی است:

الف) شیوه‌های مختلفی برای ساده‌تربودن یک مجموعه نسبت به دیگری وجود دارد. ساده‌تربودن یک مجموعه نسبت به مجموعه دیگر می‌تواند بر اساس اصول موضوعه، مفاهیم بنیادین یا هستی‌شناسی آن مجموعه باشد؛ از این رو باید دست‌کم این

سه گونه از سادگی اصل موضوعی، مفهومی و هستی‌شناختی را بررسی کنیم.

ب) در میان این انحای مختلف سادگی بر کدام یک باید تأکید خاص ورزید؟ گاهی سه‌گونه سادگی یادشده با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند؛ برای نمونه گاهی اوقات در هستی‌شناسی خود، سادگی مفهومی را به بهای افزایش موجودات به دست می‌آوریم. بر این اساس باید این مسئله نیز روشن شود که در موارد تعارض میان گونه‌های سادگی، کدام معیار بر دیگری تقدم و اولویت دارد.

حاصل آنکه ما می‌توانیم به‌نحو معقولی تردید داشته باشیم که آیا هیچ مفهومی از سادگی با وضوح کافی وجود دارد که بتوان در گزینش میان مجموعه‌های تبیینی به‌طرزی بی‌طرفانه بدان تمسک کرد.

۲-۱-۱. ناتوانی معیار سادگی در حل مشکل مجموعه‌های منسجم رقیب

اشکال دوم این است که معیار سادگی توان حل مشکل پیش‌روی انسجام‌گروی را ندارد؛ چراکه عین همان مشکلی که در معیار بیشترین انسجام تبیینی وجود داشت، در خود این ملاک نیز وجود دارد. ممکن است دو مجموعه وجود داشته باشند که نه تنها بیشترین انسجام تبیینی را دارند، بلکه دارای کمترین پیچیدگی نیز باشند؛ یعنی هر دو از سادگی یکسانی برخوردار باشند. اگر دو مجموعه با انسجام و سادگی یکسان داشته باشیم، هیچ راهی برای این حکم نخواهیم داشت که کدام مجموعه توجیه کامل باورهای درون خود را تأمین می‌کند.

۳-۱-۱. ازدیاد مشکل: تعارض انسجام و سادگی

اشکال سوم این راه حل آن است که افزودن معیار سادگی برای حکم به توجیه کامل در پذیرش یک باور، نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه مشکل دیگری به بار می‌آورد: تعارض میان سادگی و انسجام تبیینی. اگر انسجام تبیینی یک مجموعه بیش از مجموعه دیگر بود، اما آن دیگری ساده‌تر از مجموعه اول بود، چه باید کرد؟ مجموعه منسجم‌تر را باید بپذیریم یا مجموعه ساده‌تر را برگزینیم؟

۴-۱-۱. سادگی بیشتر در مجموعه مشتمل بر حقایق کمتر

اشکال دیگر بر این راه حل، همان اشکال نخست بر انسجام‌گروی تبیینی است. تمسک

به سادگی موجب تشدید مشکلی می‌شود که پیش از این حل نشده رها کردیم؛ یعنی این مشکل که ممکن است ما باورها را با تقلیل مجموعه‌ای از گزاره‌های نیازمند تبیین توجیه کنیم. ما می‌توانیم با کنار گذاشتن مفاهیم و اشیا، به مجموعه‌ای دست پیدا کنیم که هم ساده‌تر است و هم انسجام بیشتری دارد (Lehrer, 1990, pp.108-109/ Idem, 1974, pp.182-183).

پاسخ طرفداران اصل سادگی به اشکال چهارم: تمسک به اصل محافظت

صاحبان راه حل سادگی برای رهایی از اشکال چهارم به «اصل محافظت» تمسک کرده‌اند (Sellars, 1991b, p.356/ Quine, 1960, pp.20-21/ Quine & Ullian, 1978, pp.66-68/ Gilbert Harman, 1986, pp.46-47). به گفته هارمن ما با قیاس به دنبال افزایش انسجام تبیینی نگرش خود هستیم و در عین حال محافظه‌کار بوده، می‌خواهیم تغییر را کمینه سازیم. ما در صدد آن هستیم که در نگرش پیشین خود که انسجام تبیینی را به بیشترین درجه می‌رساند، تغییر را به کمترین مرتبه برسانیم (Harman, 1973, p.159). محافظه‌کاری مهم است. در صورت فقدان دلیل خاص برای تردید در دیدگاه‌هایمان باید همچنان باورهای پیشین را حفظ کنیم و باید تلاش کنیم در فرایند استدلال‌آوری، در کنار دستیابی به سایر اهداف، مانند انسجام تبیینی، تغییر در عقاید اولیه خود را به کمترین سطح برسانیم (Idem, 2002, p.217).

در معرفت‌شناسی معاصر بحث‌های قابل توجهی درباره اصل محافظه‌کاری معرفتی وجود دارد (حمید وحید سه گونه از آن را توضیح داده و به نقد کشیده است (ر.ک: Vahid, 2004, pp.97-122). گسترده‌ترین انتقاد بر این اصل آن است که اصل یادشده با هدف اصلی معرفت‌شناسی مبنی بر باور به حقایق و ناباوری به امور باطل منافات دارد (Poston, 2012, p.517). حکم به محافظت از عقیده پذیرفته شده چه‌بسا گاهی اوقات توصیه خوبی باشد، اما در بیشتر موارد این‌گونه نیست، بلکه برانداختن عقیده پیشین برای پیشرفت معرفتی ضروری است.

بدین ترتیب اشکال سوم، انسجام‌گرایان تبیینی را واداشت که افزون بر انسجام تبیینی،

دو امر دیگر را نیز برای توجیه کامل پذیرش یک باور ضروری بدانند: سادگی و محافظت از باورهای پیشین. اما این دو معیار نیز نتوانست در برابر اشکال چهارم از انسجام‌گروری تبیینی دفاع کند. بدین ترتیب اشکال سوم نظریه انسجام تبیینی نیز بدون پاسخ ماند.

نتیجه‌گیری

حقیقت تبیین و به دنبال آن، انسجام تبیینی در هاله‌ای از ابهام پوشیده است. افزون بر این اشکالات متعددی بر این نظریه وارد است و طرفداران آن نتوانسته‌اند به این اشکالات پاسخ دهند. در واقع همه این مشکلات از یک حقیقت ریشه می‌گیرند که همان کنار گذاشتن مبنای مبنای است. بر اساس مبنای مبنای، توجیه معرفت بر باورهای پایه خودموجه بنا نهاده می‌شود؛ اما طبق نظریه انسجام تبیینی ما باید توجیه را بر اساس روابط تبیینی میان گزاره‌ها بنا کنیم؛ این در حالی است که اشکالاتی که پیش از این ذکرشان گذشت، نشان دادند که روابط تبیینی میان گزاره‌ها نمی‌توانند یک توجیه کامل برای پذیرش یک مجموعه خاص به بار آورند. این مشکلات فراوان ما را به این نتیجه می‌رسانند که روابط تبیینی میان گزاره‌ها برای توجیه آنها کافی نیستند و تنها راه حل مناسب برای حل مسئله، توجیه بازگشت به مبنای مبنای است به شرط آنکه تقریری مستحکم و عاری از خدشه از آن ارائه کنیم.

منابع و مأخذ

1. Achinstein, Peter; **The Nature of Explanation**; New York: Oxford University Press, 1983.
2. Bonjour, Laurence; **The Structure of Empirical Knowledge**; London: Harvard University Press, 1985.
3. Bromberger, Sylvain; "An Approach to Explanation"; **On What We Know We Don't Know Explanation, Theory, Linguistics, and How Questions Shape Them**, Sylvain Bromberger, Chicago: The University of Chicago Press, 1992a.
4. ____; "Why-Questions"; **On What We Know We Don't Know Explanation, Theory, Linguistics, and How Questions Shape Them**, Sylvain Bromberger, Chicago: The University of Chicago Press, 1992b.
5. Chisholm, Roderick M.; **Perceiving: A Philosophical Study**; Ithaca: Cornell University Press, 1968.
6. Clayton, Philip; **Explanation from Physics to Theology: An Essay in Rationality and Religion**; New Haven & London: Yale University Press, 1989.
7. Dancy, Jonathan, and others (eds.), **A Companion to Epistemology**, 2nd ed., Oxford: Wiley-Blackwell Publishers, 2010.
8. DeVries, Willem A.; **Wilfrid Sellars (Philosophy Now)**; Chesham: Acumen Publishing Limited, 2005.
9. Eberle, Rolf & Others; "Hempel and Oppenheim on Explanation"; **Philosophy of Science**, Vol.28, No.4, Oct., 1961, pp.418-428.
10. Goldman, Alan H.; **"Empirical Knowledge"**; Berkeley: University of California Press, 1991.
11. Harman, Gilbert, **Change in View: Principles of Reasoning**; Cambridge: MIT Press, 1986.
12. ____; **Thought**; Princeton; Princeton University Press, 1973.
13. ____; 2002, **Reasoning, Meaning and Mind**, Oxford: Clarendon Press.
14. Hempel, Carl G. & Paul Oppenheim; "Studies in the Logic of Explanation"; **Philosophy of Science**, Vol.15, No.2, Apr., 1948, pp.135-175.
15. Hempel, Carl G.; **Aspects of Scientific Explanation and other Essays in the Philosophy of Science**; New York: The Free Press, 1965.

۹۶
ذهن

زمستان ۱۳۹۵ / شماره ۶۸ / مهدی عبداللهی

16. Hesse, Mary; "Simplicity"; **The Encyclopedia of Philosophy**, Paul Edwards (ed.); New York: Macmillan Publishin Co., Vol.7, 1967, pp.445-448.
17. Kitcher, Philip; "Explanation"; **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, Edward Craig (ed.); London: Routledge, Vol.3, 1998, p.520-525.
18. Lehrer, Keith; **The Theory of Knowledg**; Colorado; Westview Press Inc, 1990.
19. ____; **Knowledge**; Oxford: Clarendon Press, 1974.
20. ____; "Justification, Explanation, and Induction"; **Induction, Acceptance and Rational Belief**, Marshall Swain (ed.); Dordrecht: D. Reidel Publishing Company, 1970, pp.100-133.
21. Lucas, John R. **The Freedom of the Will**; Oxford: Oxford University Press, 2001.
22. Lycan, William G.; "Explanation and Epistemology"; **The Oxford Handbook of Epistemology**, Paul K. Moser (ed.); Oxford: Oxford University Press, 2002, pp.408-433.
23. Moser, Paul; "Justification, Explanation, and Induction"; **Induction, Acceptance and Rational Belief**, Marshall Swain (ed.); Dordrecht: D. Reidel Publishing Company, 1970, pp.100-133.
24. Moser, Paul K. and others; **The Theory of Knowledge: A Thematic Introduction**; New York: Oxford University Press, 1998.
25. Pitt, Joseph C.; "Introduction: Through The Looking Glass"; **The Philosophy Of Wilfrid Sellars: Queries And Extensions**, Joseph C. Pitt (ed.); Dordrecht: Reidel Publishing Company, 1978, pp.11-17.
26. ____; **Theories of Explanation**; New York: Oxford University Press ,1988.
27. Popper, Karl; **Objective Knowledge: An Evolutionary Approach**; New York: Oxford University Press Inc, 1979.
28. ____; **The Logic of Scientific Discovery**; New York: Routledge ,2002.
29. ____; **The Poverty of Historicism**; Boston: The Beacon Press, 1957.
30. Poston, Ted; "Introduction: Epistemic Coherentism"; **The Southern Journal of Philosophy**, Vol.50, Issue 1, 2012a, pp.1-4.
31. ____; "Is there an "I" in epistemology"; **Dialectica**, Vol.66, Issue 4, 2012b, pp.517-541.

32. Quine, W. V. & J. S. Ullian; **The Web of Belief**; New York: McGraw-Hill, Inc., 2nd ed., 1978.
33. Quine, Willard Van Orman; **Word and Object**, Cambridge (Ma.): The MIT Press, 1960.
34. ____; **The Ways of Paradox and Other Essays**, New York, Random House, Inc, 1966.
35. Russell, Bertrand; **The Problems of Philosophy**; Los Angeles: Indo-European Publishing, 2010.
36. Salmon, Wesley C.; **Four Decades of Scientific Explanation**; Pittsburg, Pittsburg University Press, 2006.
37. ____; "Explanation"; **A Companion to Epistemology**, Jonathan Dancy and Others (eds.); 2nd ed., Oxford, Wiley-Blackwell Publishers, 2010, pp.361-364.
38. Sellars, Wilfrid; "Particulars"; **Science, Perception, and Reality**, Atascadero, Ridgeview Publishing Company, 1991a, pp.282-297.
39. ____; "Some Reflections on Language Games"; **Science, Perception, and Reality**, Atascadero: Ridgeview Publishing Company, 1991b, pp.321-358.
40. Sober, Elliott; "Simplicity"; **A Companion to Epistemology**, Jonathan Dancy and Others (eds.); 2nd ed., Oxford: Wiley-Blackwell Publishers, 2010, pp.738-739.
41. ____; **Simplicity**; Oxford: Clarendon Press, 1975.
42. Tagard, Paul; "Explanatory Coherence"; **Behavioral and Brain Sciences**, No.12, 1989, pp.435-502.
43. Vahid, Hamid; "Varieties of Epistemic Conservatism" **Synthese**, Vol.141, No.1, Jul. , 2004, pp.97-122.